

اومبرتو اكو ،  
اينترنت ، اطلاعات  
و . . .

- كثرت اطلاعات و مسئله پارزایت / الیزابت شهلا / بابک سیدحسینی
- اومبرتو اكو و اينترنت / آنتونیا شركاء
- تقلاب و توافق / اومبرتو اكو / كاوه سیدحسینی

## مسئله پارازیت

گفتگو با امبرتو اکو

امبرتو اکو، نویسنده و نشانه‌شناس در میان ۳۰۰۰ جلد کتاب زندگی می‌کند، به کامپیوتر شخصی‌اش معتاد است و زیاد تلویزیون نگاه می‌کند. برای او نوشتن، یک نیاز زیستی است. وی نگران حفاظت از کتاب است، که روز به روز بیشتر در معرض تهدید است، و وسائل جدید حافظه جمعی برای او سؤال برانگیز است. الیزابت شمالا خبرنگار مجله نوول اسپراتور در میلان با او گفت‌وگو کرده است.

۲۹۸

گفته‌اید که از مصاحبه بدتان می‌آید، چون همیشه، رسانه‌ها به مسائلی که برایتان جالب است، ۲۰ سال پس از خود قضایا نزدیک می‌شوند. آیا مسئله «رقابت بین تصویر و نوشته» از این قاعده مستثنی است؟

○ به هیچ وجه! دلیلش هم این است که: شما درست در همان زمانی از خودتان می‌پرسید که آیا نوشته در نبرد با وسائل سمعی و بصری مغلوب شده است یا نه، که برعکس، برای اولین بار در تاریخ، کاملاً فاتح است. آن هم به کمک کامپیوتر که روابطش را با تصویر تغییر داده است، چون روی صفحه کامپیوتر با کلمه سروکار داریم (که مسلماً روی صفحه تلویزیون نبوده است). ما شاهد تغییری در نوع بشر هستیم که می‌توانم این طور خلاصه‌اش کنم: امروزه هر کارمندی می‌تواند با سرعت فوق‌العاده‌ای اطلاعات را از روی صفحه کوچک کامپیوتر بخواند. کامپیوتر، تمدن الفباست، همان طور که تمدنها، از اهرام گرفته تا کلیسای باروک، تمدنهای تصویر بوده‌اند. پس سؤلهایی که از این پس مطرح می‌شوند از نوع دیگری هستند. به عنوان مثال: آیا سوادآموزی با کامپیوتر، دوباره سوادآموزی با کتاب را رواج نخواهد داد؟ چطور سرعت بر روی روشمان در دریافت اطلاعات تأثیر می‌گذارد؟ آیا فراوانی نوشته (همه نوع نوشته‌های چاپی و نشریات، افزایش دیوانه‌وار فتوکپی، هجوم ویران‌کننده سامیزدانهائی که در روز روشن از دستگاه

فاکس بیرون می‌آیند) هم، مثل افراط در غذا خوردن پس از قرنها و قرنها گرسنگی، موجب بیماریهای جدیدی نخواهد شد؟

رشد همزمانِ مصرفِ تصویر (سینما، تلویزیون، آگهی) و نوشته را چطور توضیح می‌دهید؟

○ می‌توانیم به توضیحی فنی قناعت کنیم: ابزارهای جدیدی که به موازات هم، مصرف‌کننده‌های مختلفی را مجذوب می‌کنند. همان مردمی که به ابزارهای تصویری دسترسی دارند با نوشته نیز در تماسند. فکر می‌کنم فقط در میان افراد آسیب‌پذیر است که اطلاعات تصویری نیاز به اطلاعات نوشتاری را از بین می‌برد، ولی برعکس، اکثریت مردم عادی را، نسبت به نوشته‌های چاپی کنجکاو می‌کند. فکر می‌کنم که در اینجا دو علت متضاد وجود دارد. اولی، نیاز بجه‌گانه (و حتی بیمارانه) به تکرار است. مثلاً، از طریق تلویزیون می‌فهمم که آقای فلان از پنجره افتاده است؛ خواندن دوباره آن در روزنامه فردا خیالم را راحت می‌کند و مرا به خودم مطمئن می‌کند. مانند تکرار منظم حرکات آئینی. علت دیگر، لزوم تعمق و فکر کردن است، چراکه دستگاه‌های سمعی و بصری نوعی احساس عدم اقیاع در ما باقی می‌گذارند. بیهوده نیست که تا به حال هیچ وقت این همه روزنامه، کتاب و جمعیت در کتابخانه‌ها نبوده است. پس تکرار می‌کنم، صحبت از جنگ میان دستگاه‌های سمعی و بصری و نوشته به نظر من کاملاً قدیمی است. برعکس، باید اتحاد این دو را تحلیل کرد.

این اتحاد میان نوشته و تصویر به نظر شما برای تمدن ما خوب است یا بد؟

○ اول باید ابهامی را که بر صحبت‌مان حاکم است از بین ببریم. من مخالف روش دوگانه آن روشنفکران فلاپی هستم که برایشان نوشته خوب است و تصویر بد. یکی فرهنگ است و دیگری خلاء. به یاد داشته باشیم که کار لئوناردو داوینچی یا رافائل نیز تصویر بوده و هست، و این تصاویر چیزهایی به ما می‌گویند که کلمات از آن عاجزند. وانگهی، نشریات، که به نظر می‌رسد جای مطالب چاپی باشند، خودشان به یک وسیله پخش تصویر مبدل شده‌اند تا جایی که امروزه مجلات هفتگی جزوه‌هایی درباره آثار ون‌گوگ چاپ می‌کنند! آنچه در این اتحاد برای من جالب است، طرز تثبیت آن در ذخیره حافظه بشری است. زمانی، بشر قسمت‌هایی از تجارب گذشته‌اش را، به کمک سنت شفاهی، ذخیره کرد. پس از آن، نوشته پیدا شد که چاپ، دورنمای انقلابی آن را تقویت کرد و گسترش داد: به کمک آن از حالت خطی زمانی در مکالمه به نوعی حالت خطی مکانی قدم گذاشتیم، که دائماً اطلاعات قبلی را در دسترس‌مان قرار می‌دهد. توجه داشته

باشیم که دستیابی به این اطلاعات، تک صحنه‌ای است. من می‌توانم با ورق زدن صفحه‌های کتابم از نقطه «ج» به «ب» بروم؛ ولی نمی‌توانم همزمان از «ج» به «ب» و از «ب» به «الف» بروم. پس از آن، قرن بیستم با سینما و تلویزیون از راه می‌رسد. چه می‌شود؟ این تمدن دوباره وضعیت قبل از چاپ را به ما پیشنهاد می‌کند، وضعیتی که در آن تصویر و صدا با هم مخلوط می‌شوند و در کنار هم قرار می‌گیرند. و حالا، در پایان قرن، کامپیوتر به میدان آمده است تا با بازآفرینی تمدنی نه فقط الفبائی، بلکه تک صحنه‌ای، همه چیز را زیرورو کند. و از این هم مهمتر: آنچه امروزه به آن اَبَر متن<sup>۳</sup> می‌گویند این امکان را فراهم می‌کند که اطلاعات مختلفی را، از نقاط مختلف دیسک، با هم روی صفحه تصویر نمایش دهیم. در واقع مثل کتابی است که می‌توان همزمان فصل‌های ۱، ۳، ۱۷ آن را باز کرد و همه را با هم دید.

در برابر این موهبت فرهنگی، عکس‌العمل انسان چه خواهد بود؟

○ اثبات اینکه آنقدر انعطاف دارد، تا از پس این نوع اطلاعات، که «معمول و مشهود» را با هم آمیخته، بریاید. برای این کار، احتمالاً لازم خواهد بود به جای اینکه بر حسب معمول برای یکی از قسمتهای مغزمان تقدم قائل شویم، از هر دوی آنها استفاده کنیم.

آدم سرگیجه می‌گیرد. با این همه اطلاعات چه باید کرد؟

○ در حقیقت، ما در معرض خطر کثرت اطلاعات قرار گرفته‌ایم و پیروزی نوشته هم در این امر شریک است. این فجیع است. افراط در اطلاعات معادل پارازیت است. در کشورهای ما، قدرت‌های سیاسی این را خوب فهمیده‌اند. دیگر نه با حراست و حذف اطلاعات، بلکه با افراط در آن است که سانسور می‌کنند: امروزه برای خراب کردن یک خبر، کافی است خبر دیگری به دنبال آن بفرستند. آنچه در طول جنگ خلیج فارس رخ داد مثال بسیار خوبی است. ولی می‌توان مثال‌های دیگری در زمینه‌های دیگری زد. زمانی که همه محفوظات بشری روی کامپیوتر ثبت شود چه خواهد شد؟ یک فهرست کتابشناسی که نام بیست کتاب در آن باشد بسیار مفید است. چون در نهایت سه جلد از آنها را انتخاب می‌کنید و می‌خوانید. ولی با آن فهرست کتابشناسی که ده هزار عنوان کتاب دارد و با فشار یک دکمه کامپیوتر به دستش آورده‌اید چه می‌خواهید بکنید؟ باید انداختش دور! فتوکپی، «خواندن» را و در نتیجه «شناخت» را می‌کشد. سابقاً به کتابخانه می‌رفتم و از کتابهایی که به نظرم جالب می‌آمد یادداشت برمی‌داشتم. اما حالا، آنقدر از همراه آوردن این گنجینه دانش که فتوکپی اش کرده‌ام (چون آسان است) راضی هستم، که حتی لایش را باز نمی‌کنم.

پس تمام مسئله در این است که بتوانیم این اطلاعات اضافی را از صافی بگذرانیم و این کار را باید بلافاصله انجام دهیم. چون دیگر برای انجام این عمل فرصت عکس‌العملی را که قبلاً داشته‌ایم نداریم.

پس برای این کار به نوعی ابرمرد احتیاج داریم!

○ بله، ولی چون وجود ابرمرد غیرممکن است باید با این فراوانی کنار آمد. برای حذف آنچه به کارمان نمی‌آید، احتمالاً باید به انواع خودکاری متوسل شد. کاری از همان نوع که در رانندگی انجام می‌دهیم، و دقیقاً به همین روش به وظایف فردیمان عمل می‌کنیم.

برگردیم به کتابها، امانت داران شناخت و حافظه. آیا شما که فقط با کتاب و برای کتاب زندگی می‌کنید نگران سرنوشتشان نیستید؟

○ پیش از همه چیز، به نظرم می‌رسد که در اجتماعی زندگی می‌کنیم که در آن، ساعت‌های دور انداختنی «سواج»<sup>۴</sup> را کلکسیون می‌کنند و کتابهایی را که باید نگه‌دارند دور می‌ریزند! ولی اصلی‌ترین مسئله این نیست. از این بدتر بر باد دادن خود کتابهاست. در اثر کثرت تولید و انبوه شدن آنها. و مهمتر از همه اینها، آنچه بیش از همه چیز در زندگی نگرانم می‌کند، حفظ آنهاست. هر متفکری و هر نویسنده‌ای این سؤال اساسی را از خود می‌کند: چطور باید با جاودانگی روبرو شد؟ از این فکر که، همه کتابهای چاپ قرن نوزدهم و بیستم روی کاغذ سلولزی، آنقدر آسیب‌پذیرند که کم‌کم باید از بین بروند، ترس برم داشته است. عمر متوسط آنها ۷۰ سال است! وقتی کتابی از انتشارات گالیمار چاپ دهه ۵۰ را در دست می‌گیرم، احساس می‌کنم که کلوچه تَریدی در دست دارم که خرد می‌شود. من در حاشیه همه کتابهایم می‌نویسم. این نوشته‌ها جزو خاطرات من است. انتشار مجدد آنها به چه دردم می‌خورد؟

ما با انتخابی از تمدن مواجهیم. کتابخانه بزرگ فرانسه همه روشهای نگهداری را بررسی می‌کند. کار پُرخرجی است. البته امکان ضبط الکترونیک یا ثبت روی میکروفیلم وجود دارد. این شکل از نگهداری که شبیه به مقبره‌های مصر است، و فقط چند متخصص، رمز دستیابی به آن را در اختیار دارند، رضایتبخش نیست. تجدید چاپ چطور؟ ولی چه کسی، کدام قدرتی درباره کتابهایی که باید نگه داشت تصمیم خواهد گرفت؟ دوره‌هایی بوده که افلاطون یا داتنه مغضوب بوده‌اند، با این حال قرن‌ها را درنور دیده‌اند. آیا فردا هم این ممکن خواهد بود؟

به نظر شما خواندن چیست؟

○ نیاز جسمانی نوع بشر. هیچ صفحه تصویری، هیچ فنی، نخواهد توانست نیاز به خواندن به روش سنتی را از بین ببرد. صحبت از نیازی اساسی است، تا آنجا که کنار هر کامپیوتر الزاماً باید یک دستگاه چاپگر داشت. روی کامپیوتر می‌نویسید، ولی، گاهی اوقات احتیاج دارید که آن را چاپ کنید و روی صفحه کاغذ دوباره بخوانیدش. چاپگر کامپیوتر لااقل هزار سال عمر خواهد کرد: چاپگر، ظهور مجدد شیخ کتاب است.

شما با کامپیوتر می‌نویسید. آیا از نوشتن با خودکار منصرف شده‌اید؟

○ به هیچ وجه! از هر دو وسیله استفاده می‌کنم، البته نه همه جا، بلکه بسته به حالت روحی یا زمینه کاری‌ام. در قطار یا در اتاق هتل به همان وسیله دفتر کارم احتیاج ندارم. برخی از موضوعها محتاج کندی نوشتن با دست هستند، چون کاغذ در برابر سرعت تفکر شما مقاومت می‌کند. برخی دیگر، که قبلاً درباره آنها مدت زیادی فکر کرده‌اید با تایپ کردن روی صفحه کامپیوتر خیلی بهتر تطبیق پیدا می‌کنند، چون به معنای دقیق کلمه لازم است آنها را از مغزمان بیرون بریزیم.

کامپیوتر چه چیزی را در نگارش عوض می‌کند؟

○ خیلی چیزها را. اول از همه، امکانی است که در استفاده و ادغام نوشته‌های گذشته‌تان (نوشته‌هایی که معمولاً به آنها فیش یا یادداشت می‌گفتند) و در جابجا کردن قسمتهای مختلف نوشته‌ها برایتان فراهم می‌کند، شما را به سرعت در رابطه «بین متنی» زبان قرار می‌دهد، که اساسی‌ترین اندیشه فلسفی و روش ادبی معاصر است.

دوم اینکه، برای اولین بار در تاریخ نگارش، می‌توانیم تقریباً با همان سرعتی که فکر می‌کنیم بنویسیم. بدون اینکه دلواپس غلطها باشیم. این تغییر همانقدر اهمیت دارد که ضبط اتوماتیک خوابها. اگر امکان آن بود، روانشناسی زیرورو می‌شد! با کامپیوتر. همزمان تمام عقایدتان را درباره یک موضوع روی صفحه کامپیوتر می‌نویسید. این همان نگارش خود به خود سوررئالیست‌هاست که بالاخره متحقق شده است! خوب، نتیجه چیست؟ شما در برابر تفکر خام خود قرار می‌گیرید. کامپیوتر پرده‌ای را که با قلم و کاغذ بین فکر و نوشته‌تان کشیده شده است از بین می‌برد. یعنی که ذهنی است. بدینسان، کامپیوتر آن ذهنیت کاتولیکی منی را که نزد فرانسویسکها تربیت شده‌ام به من باز می‌گرداند. مسلماً چنین متنی شبیه به گفتگوی درونی یک دیوانه خواهد بود.

اما حالا مسئله دوم پیش می‌آید: یعنی میزان کنترل عقلانی و تجدید نظر بی حد و حصری که کامپیوتر فراهم می‌کند. پس، در عمل نگارش، میان تفکر وحشی و تفکر متمدنی من نوعی نبرد جریان دارد. در نتیجه، من باید تصمیم بگیرم که کدام ارجح است.



ECO

»Welche  
Schande,  
wir haben  
keine  
Feinde!«

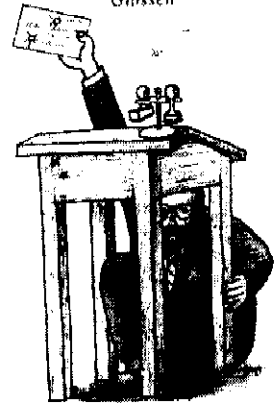
روزنامه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

ECO

Umberto

Schüsse  
mit Empfangsbestätigung

Glossen



HANSER

یعنی کنترل مغزی کاملی بر روی محصول کارم دارم.

طوری از این عمل صحبت می‌کنید که گویی نوعی اعتیاد است!

○ کار با کامپیوتر نوعی خودارضائی است. شیفتگی من تا حدی است که گاهی فقط به خاطر لذت استفاده از کامپیوتر می‌نویسم. وقتی برای درخواست این مصاحبه به من تلفن کردید، به خاطر کسب همین لذت، اولین واکنشم این بود که مقاله‌ای پیشنهاد کنم. بالاچار خودم به خودم نظم می‌دهم. رژیم می‌گیرم! تصمیم می‌گیرم که ۱۵ روز کامپیوتر را نبینم و با دوستانم، که آنها هم مثل من اختیار خود را از دست داده‌اند، راجع به آخرین یافته‌هایم یا جنونهایم صحبتی نکنم. حتی برای فرار از وسوسه، به بیلاق می‌گریزم.

خیلیها می‌گویند که کامپیوتر موجب تنزل زبان می‌شود. نظر شما چیست؟

○ تجربه من عکس این را نشان می‌دهد. من معتقدم که برعکس، چون کامپیوتر لغتنامه‌ای دارد که می‌توان بلافاصله از آن استفاده کرد، ما را با خطر فراوانی لغت مواجه می‌کند: تمایل داریم که مرتباً معادل‌های کلمات را پیدا کنیم. از طرف دیگر، ساختار جمله را غنا می‌بخشد و از پیچیدگی آن می‌کاهد. ادعا می‌کنند که نثر آن از نوع نثر همینگوی است، با جملاتی خشک و کوتاه، ولی اشتباه می‌کنند. نثر آن از نوع نثر پروست است. به شما امکان می‌دهد که همه تناقضات را حتی در نحو جمله هم منعکس کنید. با وسایل دیگر، معمولاً نه وقتش را دارید و نه جرأتش را. چه از نظر رفتار فکری، چه از نظر خلاقیت محض، کامپیوتر به شما این آزادی را می‌دهد که تمام ریزه‌کاریها و زیر و بم‌ها را اعمال کنید و از جزمیت شما می‌کاهد.

شما قدرتش را دارید که از این دستگاه جدا شوید و رژیم بگیرید. ولی همه چنین

قدرتی ندارند...

○ عده‌ای دیوانه کامپیوتر هستند، همانطور که عده‌ای دیوانه «واکن» هستند و آنها را در کنسرت‌های راک می‌بینیم که خود را تکان می‌دهند و جیغ می‌کشند. ولی آیا اینها از آدمهای دوره قرون وسطی که خود را شلاق می‌زدند، دیوانه‌ترند؟ شکل‌های خود ویرانگری در طول اعصار عوض می‌شود. به علاوه، نباید همه چیز را به این جنون مربوط کرد. در میان کسانی که از واکن استفاده می‌کنند، کسانی هستند که افلاطون می‌خوانند یا تحقیق علمی می‌کنند. در اجتماع پرچانه‌ها، همانطور که آدم احمق هست، آدمهای مستعد تحول نیز هستند. یعنی آدمهایی که می‌توانند به صورت جالبی، تکثر زبانهای کنونی را جزو زندگی خود کنند. نمی‌خواهم در این مورد قضاوت کنم، بلکه به این اکتفا می‌کنم که ناظر قضایا باشم.



آیا این گوناگونی، این تداخل و این همزمانی زبانها (نوشته، تصویر و صوت) یک گسیختگی اساسی ایجاد نمی‌کند؟

○ با دیدگاه هگلی از تاریخ، چرا. امروزه دیگر نمی‌توان زبان یا هنر را به عنوان دنباله تبدیلی تدریجی دانست. که در آن هر لحظه جدید، لحظه قبل را از بین می‌برد. از طرف دیگر اگر از نزدیک به قضایا نگاه کنیم، آیا امپرسیونیست‌ها همزمان پومیه‌ها<sup>۵</sup> و کویست‌ها، همزمان نئورئالیست‌ها نبوده‌اند؟ این کلمه پسانوگرایی (پست مدرنیسم)<sup>۶</sup> را برای بیان آن چیزی ساخته‌اند که ترجیح می‌دهم آن را چند زبانی کلیت یافته فرهنگ بنامم.

پس، احتمالاً از اینکه انعکاس این فریاد جدید را (به همان معنی که بیکاسو نسبت به امپرسیونیست‌ها فریادی جدید بود) اطرافمان نمی‌یابیم، حیرت زده‌ایم. خوب، من فکر می‌کنم که اصلاً نباید منتظر آن بود. آنچه فرهنگ ما را که مخلوطی از تلویزیون، سینما، مطبوعات، بیتلها و اشتوکهاوزن است، مشخص می‌کند. دقیقاً چند زبانه بودن فریادها است. مطمئناً، خطر منتهی شدن به نوعی زبان پریشی و لنگارانه یا همان پرگوئی که الان از آن صحبت می‌کردم، باقی می‌ماند.

۳۰۵

اگر نظر شما را در مورد خلاقیت ادبی اعمال کنیم، آیا نمی‌توان نتیجه گرفت که افول رمان را با افول ادبیات اشتباه گرفته‌ایم؟

○ روایی بودن، یکی از ابعاد اساسی نوع بشر است. کتاب مقدس، ایلیاد و ادیسه جز روایت نیستند. نقاشیهای مقبره‌های اهرام مصر، و نیز نقاشیهای پیترو دلا فرانچسکا هم روایت‌اند. از همان ابتدا، روایت کلامی و روایت تصویری به هم آمیخته بودند. این آمیختگی با سینما و میکیها به اوج خود می‌رسد. به عبارت دیگر، در این بین، از «مادام دولافابت» تا «پروست»، نوع خاصی از روایت معمول بود: رمان بورژوا، که در آن بورژوازی ماجراهای خود را برای خود تعریف می‌کرد و شرح می‌داد. از همان زمان پروست راههای دیگری انتخاب کرد و پس از آن جویس، مرگ این رمان را اعلام کرد. او در فصل مرکزی کتاب «پولیس» نوعی بازی با زاویه دید را عرضه می‌کند و به کمک آن واقعه‌ای واحد را از دیدگاههای مختلف بررسی می‌کند: در این اثر، روایت نوشتاری از فنون بصری کمک می‌گیرد. از همان زمان آن نوع رمانی که شما از آن صحبت می‌کنید مرده بود. ولی آثار روایی، یعنی روایت با شیوه‌ای متفاوت، هنوز هم عرضه می‌شود. از طرف دیگر، نمی‌دانم چطور می‌شود که این مسئله متوقف شود، چون مردم شدیداً تشنه روایت هستند و همه جا به دنبال آنند، در روزنامه‌ها، سریالهای تلویزیونی، در سینما... و

در کتابها.

در مجموع، راجع به شما همه چیز می‌توان گفت جز اینکه در برابر این تحول تمدن مضطربید.

○ من، تمام عمرم را به نوشتن کتاب گذرانده‌ام و در دنیای نوشته و نشر زندگی می‌کنم. تولیدم نوشته است، افق دید من همه از مواد مکتوب تشکیل شده است. کتابهای قدیمی را جمع می‌کنم و کتابهای جدیدی می‌نویسم. در روزگار خودم ممکن است احساس آشفتگی کنم. کوشش برای فهمیدن آنچه می‌گذرد تنها راه خروج از این آشفتگی است.

پانوشته‌ها:

1. Elisabeth Shemia

۲. Samizdat نشریات مخفی که در شوروی به صورت شبانه بخش می‌شد.

3. Hyper-Texte

4. Swatch

۵. Pompiers یا طرفداران سبک پمپیه در نقاشی، آنها با امپرسیونیستها که به مسائل تصویری و انتقال ظواهر اهمیت می‌دادند مخالف بودند و در عوض لطیفه، کنایه تاریخی و مفاهیم را مهم می‌دانستند.

6. Post Modernisme